

حریم امن را ویرانه کردند

تداعی کن حدیث نینوا را
گلستان را سراسر غرق خون گرد
به خاک افکند مرغیان حرم را
گلستان تو را بینم خزان است
یکایک بلبلان را سر بریدند
بین درخاک و خون صدها سمیه
خدیجه نوحه گر در این عزا بین
ابوطالب به جای اشک خون ریخت
هزاران دست و پا و سر شکستند
فتاده پیگر پر خون هابیل
نهاده سر به روی زانوی غم
شکست افتاده اندر گشتی نوح
دو دست ناله صالح شده پی
فتاده یوسف صدیق در چاه
اسیر پنجه فرعون و هامان
اسیر سامری افتاده هارون
امین الله به سرقت متهم شد
بین گفتار فهد خیره سر را
سر یحیی میان طشت زرین
نموده متهم دامان مریم
به پای قدس عیسی گشته بردار
به سوی کربلا بر بسته محمل
ز هر سو کرده بر وی ترکستازی
رسل جمله عزا دارند اینجا

رسول حق بین احوال ما را
بین صیاد با گلزار چون گرد
رها کرد از گمان تیر ستم را
بین باد ستم هر سو وزان است
هر آن گل خنده بر لب داشت چیدند
ز جور و ظلم این آل امیه
کنار شعب، دشت کربلا بین
ز خونهای که در شعب و چون ریخت
ز شبها زان حق شهپر شکستند
بیا بنگر که اندر پای قابیل
در این ماتم بین هوا و آدم
یعوق و نسرود، مسجود و معذوح
شودی مست گیر و جام پر می
ز حقد و گینه اخوان گمراه
مدد فرما که شد موسی ابن عمران
یهودی گشته بر گوساله مفتون
خیانت پیشه دربان حرم شد
خلیل از گعبه گئی دزد و حجر را
هوسبازان نهادند از ره گین
زن یحیی گش رسوای عالم
به زندان شد حواریون انصار
حسین بی ناصر از گعبه غمین دل
سپاهیان عراقی و حجازی
شراعی زنده بردارند اینجا

ز خوف هدم این ناموس اکبر
 سلیمان می کند هر سو نظاره
 ربهوده دیو، خاتم از سلیمان
 دو دست بت شکنها را شکستند
 فغان گز نار ظلم و جور و بیداد
 خلیل حق میان آتش و دود
 ز حجر پاک، لی دستار و معجز
 عظیم از هجرشان همچون گمان شد
 خلیل اندر مقام افتاد مدهوش
 به جولان باطل و حق ماند مسکوت
 به جای امن وحشت است و گابوس
 شده شیطان اکبر حکمفرما
 حریم امن را ویرانه کردند
 هبل را روی بام کعبه بردند
 به غیور آل سعد و آل سفیان
 هر آن لب تشنه سوی زمزم تاخت
 زنان کردند سوی کعبه آهنگ
 ولی از آب آثاری ندیدند
 نواز شام شد نزدیک و از گمین
 ره زمزم چو قوم دون گرفتند
 چو کردند از حریم کعبه شان دور
 به سوی عرش اعلی پر گشودند
 هزاران خوش الحان غزل ساز
 در آنجا عقده دل باز کردند
 شنو زان تشنگان پیغام خون را
 ندا در داده اند از بام افلاک
 به کعبه دوختیم اینجا نظر را
 نهد پردوش آن خونین علم را
 قرار و صبر از کف داده رهبر
 که بسته دیو بروی راه چاره
 کلید کعبه را دزدید شیطان
 در کعبه بر ابراهیم بستند
 تبر از دست ابراهیم افتاد
 سراپا سوخت از بیداد نمود
 برون کردند اسماعیل و هاجر
 از این غم چشم زمزم خون فشان شد
 حجر نالان شد و کعبه سیه پوش
 حکومت یافت اینجا جهت و طاغوت
 اذان خاموش، بر شد بانگ ناقوس
 منات و لات عزی پای برجها
 دوباره کعبه را بت خانه کردند
 سقایت را بهابوسیان سپردند
 به جز آل زیاد و آل مروان
 چو عباس حسین، لب تشنه جان باخت
 دوان هاجر صفت با سینهی تنگ
 همه لب تشنه اندر خون طپیدند
 به خون سجاده ها گشتند رنگین
 سگبالان وضو با خون گرفتند
 سفر کردند سوی بیت معمور
 صلوه عشق را بر پا نمودند
 به شاخ سدره بنمودند پیرواز
 سرود عشق حق را ساز کردند
 سرود " لیت قومی یعلمون " را
 که ما رفتیم و بپرق مانسد بر خاک
 خلیلی باز بردارد تبر را
 کند از بیخ بنیاد ستم را